نقد و بررسی کتاب «ماده و آگاهی» نوشته پاول چرچلند

علیه روان شناسی عامیانه

کتاب «ماده و آگاهی»، نوشته پاول چرچلند، یکی از آثار شاخص مقدماتی در حوزه فلسفه ذهن است. این کتاب اخیراً با ترجمه امیر غلامی از سوی نشر مرکز منتشر شده است. چرچلند سعی دارد در این کتاب، شرح مختصری از مسائل فلسفه ذهن، بویژه مسأله ذهن و بدن و گستره پاسخ های مطرح شده به آنها به دست دهد.

[یاسر خوشنویس]

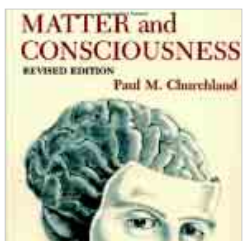

● مسأله ذهن و بدن

مهمترین موضوع فلسفه ذهن، مسأله ذهن و بدن است، این مسأله را می توان به شکلی خلاصه بدین ترتیب مطرح کرد: «آیا ما انسان ها جنبه ای غیرمادی هم داریم یا تنها موجودات فیزیکی پیچیده ای هستیم؟» فارغ از آئین های باستانی و متون مقدس وحیانی که تقریباً همگی بر غیرمادی بودن نفس یا روح بشری متفق هستند، فلاسفه پاسخ های متعددی برای پرسش فوق مطرح کرده اند. پاسخ دوگانه انگارانه به مسأله ذهن و بدن که وجود نفس غیرمادی را تأیید می کند و توسط افلاطون تقریر مناسبی یافته بود، هم در سنت فلسفه اسلامی - غیر از فلسفه متعالیه ملاصدرا- و هم در سنت فلسفه مسیحی مورد قبول واقع شد. اما از هنگامی که دکارت دوگانه انگاری را مجدداً در قرن هفدهم مطرح کرد، مسأله ذهن و بدن به یکی از مسائل لاینحل فلسفه تبدیل شد.

در سنت فلسفه تحلیلی که با رویکردی تجربه گرایانه همراه بوده است، پاسخ های ماده انگارانه به مسأله ذهن و بدن بیشتر مورد توجه واقع شده اند؛ اما تمامی پاسخ های ماده انگارانه شامل رفتارگرایی، نظریه اینهمانی نوعی، یگانه انگاری نابهنجار، کارکردگرایی، مدل ماحصلاتی ذهن و حذف گرایی که از دهه ۴۰ تا دهه ۸۰ میلادی مطرح شدند، با مشکلات فلسفی خاص خود رو به رو گشتند. در کنار جریان اکثریت ماده گرا، فیلسوفان دوگانه انگار نیز به فعالیت خود ادامه دادند و برخی گرایش های میانه نیز مانند دوگانه انگاری ویژگی ها و نظریه نوخاستگی مطرح شد. از سوی دیگر، بسط ناگهانی علوم عصب شناختی و هوش مصنوعی، از دهه ۱۹۷۰ به بعد، بسیاری از استدلال های قدیمی را تحت الشعاع قرار داد. به نحوی که امروزه نظریه پردازی فلسفی در فلسفه ذهن بدون توجه به یافته های تجربی ناکارا به نظر می رسد. بدین ترتیب، فلسفه ذهن امروزه یکی از پویاترین و فعال ترین شاخه های فلسفه تحلیلی به شمار می آید.

● فلسفه ذهن در ایران

ملاصدرا در قرن یازدهم هجری، در همان سالهایی که دکارت بر دوگانه انگاری تأکید داشت، پاسخ جدیدی را برای مسأله ذهن و بدن مطرح کرد. دیدگاه او که به نظریه حدوث جسمانی نفس مشهور است، بر مقدمات فلسفی متعددی مانند اصالت وجود و حرکت جوهری مبتنی است که برای فلاسفه تحلیلی ناآشنا است. جامعیت و سیستماتیک بودن فلسفه صدرایی و مقبولیت عام آن در میان فلاسفه سنتی ایران، باعث شده است که مسأله ذهن و بدن در ایران یک مسأله پایان یافته تلقی شود و از این رو، تمایلی به خوانش مباحثات معاصر فلاسفه در مورد این مسأله وجود نداشته است.

از سوی دیگر، از آنجا که شاخه فلسفه ذهن بسیار جوان است و با توجه به تأخیر چند دهه ای ترجمه که در مطالعات فلسفه معاصر غرب در ایران وجود داشته است، تاکنون آثار قابل توجه زیادی در حوزه فلسفه ذهن به فارسی ترجمه نشده است.

● چرا «ماده و آگاهی»؟

همچنان که مترجم کتاب در مقدمه اشاره کرده است، هیچ یک از چند کتاب انگشت شماری که در زمینه فلسفه ذهن در ایران منتشر شده اند، ویژگی های یک مقدمه درسی به فلسفه ذهن را ندارند. کتاب «ماده و آگاهی» دارای چنین ویژگی هایی است، اما پرسشی که وجود دارد این است که چرا در میان مداخل مناسبی که در این حوزه وجود دارند، کتاب ذهن و آگاهی برای ترجمه انتخاب شده است. همانطور که از متن کتاب مشخص است، چرچلند یک حذف گرا است، بدین معنا که معتقد است که واژه های روانشناسی عامه مانند احساسات درونی مثل عصبانیت و ...، گرایش های گزاره ای مانند میل و باور همگی واژگانی هستند که به طور واقع به چیزی ارجاع نمی دهند. تهی بودن این واژگان مانند واژه فلوژیستون در شیمی و اتر در فیزیک با پیشرفت علوم تجربی مشخص خواهد شد. به عقیده چرچلند ما باید به مرور سعی کنیم که از واژگانی که علوم عصب شناسی و هوش مصنوعی در اختیارمان قرار می دهند، به جای واژگان روان شناسی عامه استفاده کنیم. دیدگاه حذف گرایی، افراطی ترین نوع ماده انگاری در فلسفه ذهن تلقی می شود، چون برخلاف دیگر گرایش ها به هیچ وجه واژگان روانشناسی عامه را به رسمیت نمی شناسد.

گرایش چرچلند به حذف گرایی به خودی خود اشکالی بر کتاب تلقی نمی شود، اما نکته ای که خوانندگان و مدرسان فلسفه ذهن به آن اشاره می کنند، این است که کتاب ماده و آگاهی با رویکردی جانبدارانه نوشته شده است، بدین معنا که چرچلند کمابیش در تمامی کتاب سعی دارد که توانایی های دیدگاه خود و ضعف دیدگاه های رقیب، بویژه ضعف های تبیینی روانشناسی عامه را به رخ بکشد. از سوی دیگر، کتاب با توجه به سرعت تغییرات در حوزه فلسفه ذهن، قدری قدیمی است -کتاب در ۱۹۸۳ منتشر شده است- طی دو دهه اخیر گرایش ها و مباحث جدیدی طرح شده اند که طبعاً در کتاب ذهن و آگاهی بدان ها اشاره نشده است. برای نمونه می توان به مفاهیم ایبتنا (supervenience) و نوخاستگی (emergence) و گرایشهای فیزیکالیسم غیرتحویلی و نوخاسته گرایی اشاره کرد که از اواخر دهه ۸۰ مطرح شدند و مباحث پیرامون آنها تا امروز ادامه داشته است. بدین ترتیب انتخاب یک کتاب مقدماتی که دیدگاه های بی طرفانه تر و معاصرتری داشته باشد، برای انتشار به عنوان نخستین مدخل درسی فارسی مناسب تر به نظر می رسد. برای نمونه، می توان به کتاب فلسفه ذهن نوشته جیگون کیم (۱۹۹۶ و ۲۰۰۵)، مدخل فلسفه ذهن از مجموعه «مقدمه ای بر فلسفه معاصر» انتشارات راتلج، نوشته جان هابل (۲۰۰۴) و کتاب فلسفه ذهن نوشته جاناتان لُو (۲۰۰۰) اشاره کرد. قطعاً نویسندگان این کتاب ها نیز مواضع خاص خود را دارند، اما نسبت به چرچلند، موضع شان کمتر بر تقریری که از فضای مباحث ارائه کرده اند، تأثیرگذار بوده است و همچنین مباحث جدید نیز در این کتاب ها انعکاس یافته است.

با این وجود باید سادگی و دقت بیان چرچلند را تحسین کرد. وی این توانایی را داشته است که فضای گسترده گرایشهای موجود در فلسفه ذهن -تا زمان نگارش کتاب- را به طور اجمالی معرفی کند و توانایی

مدرسان فلسفه ذهن معتقدند که کتاب ماده و آگاهی با رویکردی جانبدارانه نوشته شده است، بدین معنا که چرچلند کمابیش در تمامی کتاب سعی دارد که توانایی های دیدگاه خود و ضعف دیدگاه های رقیب، بویژه ضعف های تبیینی روانشناسی عامه را به رخ بکشد

ها و ضعف های هریک را مطرح نماید. اما به نظر می رسد که امتیاز اصلی کتاب که آن را از دیگر مداخل موجود و همین طور سه کتاب یادشده متمایز می کند، سه فصل نهایی کتاب است. شاید بتوان گفت جایی که دیگر مداخل فلسفه ذهن بحث را به پایان می برند، چرچلند تازه بحث خود را وارد مرحله جدیدی می کند و در سه فصل نهایی به معرفی هوش مصنوعی و علوم عصب شناختی می پردازد. در میان فلاسفه ذهن معاصر تقریباً تنها پاول چرچلند و همسرش پاتریشیا به طور تفصیلی بر علوم عصب شناختی مسلط هستند. بنابراین، برخلاف دیگر فلاسفه برج عاج نشین که از دور درباره علوم عصب شناختی و تأثیر آن بر مباحث فلسفی اظهارنظر می کنند، چرچلند ها بخوبی می دانند که از چه حرف می زنند. سه فصل پایانی کتاب ماده و آگاهی تصویر مقدماتی بسیار خوبی از هوش مصنوعی و علوم عصب شناختی در اختیار خوانندگان قرار می دهد و تعامل میان این علوم و فلسفه ذهن معاصر را مشخص می کند.

● درباره ترجمه

خوشبختانه ترجمه کتاب سرراست و کم اشکال است و مترجم توانسته است شیوه بیان ساده و دقیق نویسنده را در نسخه فارسی نیز حفظ کند. در مورد معادل ها می توان به چند مورد اشاره کرد. از سویی برخی معادل ها بسیار خوب انتخاب شده اند. برای نمونه، به نظر می رسد که واژه «پی پدیدار» که به عنوان معادل epiphenomenon انتخاب شده است، از معادل رایج یعنی «شبه پدیدار» بهتر مفهوم واژه انگلیسی را انتقال می دهد. همچنان که چرچلند در کتاب توضیح داده است، پیشوند epi به معنای بالا است و با توجه به مفهوم واژه مورد بحث، ترجمه این پیشوند به «پی» یا «پس» بهتر از ترجمه آن به «شبه» به نظر می آید. در مورد عبارت propositional attitudes، مترجم عبارت «مقام های گزاره ای» را انتخاب کرده است، در حالی که عبارت «گرایشهای گزاره ای» متداولتر است. در مورد برخی از انواع گرایش های گزاره ای مانند میل، واژه «گرایش» مناسب تر به نظر می رسد و در مورد برخی دیگر مانند باور، واژه «مقام»؛ بنابراین شاید نتوان به طور قاطع میان این دو معادل یکی را انتخاب کرد. اما در مورد انتخاب «پدیده شناسی» در مقابل phenomenology به نظر می رسد که «پدیدارشناسی» معادل بهتری باشد، فارغ از بحث های لغوی در مورد انتخاب پدیده یا پدیدار در مقابل phenomenon، از آنجایی که مترجم از واژه «پی پدیدار» استفاده کرده، استفاده از واژه پدیده شناسی یکدستی ترجمه را تحت تأثیر قرار داده است.

خوشبختانه کتاب دارای واژه نامه است، اما به نظر می رسد که اگر معادل های انگلیسی به صورت پاورقی در متن نیز ذکر می شد، امکان بیشتری برای یادگیری معادل ها در اختیار خوانندگان قرار می گرفت و همین طور برای خوانندگانی که اطلاعات قبلی در حوزه فلسفه ذهن داشتند، تشخیص معادل ها راحت تر می شد. نکته دیگری که باید به آن اشاره کرد، این است که خوشبختانه کتاب برخلاف سنت چاپ کتاب در ایران، از نمایه اشخاص و موضوع ها برخوردار است.

انتشار کتاب ماده و آگاهی را می توان به عنوان نشانه ای از اقبال جامعه فلسفی ایران نسبت به فلسفه تحلیلی معاصر و بویژه شاخه فلسفه ذهن دانست. امیدوارم که این کتاب و ترجمه آثار کلیدی دیگر در حوزه فلسفه ذهن، توجه فلاسفه ایران، خصوصاً فلاسفه صدرایی را به این شاخه پویای فلسفه معطوف کند و موجب شکل گیری مباحثات و تحقیقات جدیدی در این زمینه شود.

کتاب اندیشه

گشودن فضای فلسفه

گفت وگو با اسلاوی ژیژک
گلین دالی
ترجمه مجتبی گل محمدی
نشر گام نو

گشودن فضای فلسفه عنوان کتابی است که در آن گلین دالی، گفت وگوهایی را با اسلاوی ژیژک روشنفکر اسلوونیایی انجام داده است.

این کتاب که برای آشنا شدن با آرای ژیژک منبع مناسبی است، موضوعاتی در حوزه فلسفه، روانکاوی، سیاست و فرهنگ را تحلیل می کند.

دالی در توصیف فیلسوف اسلوونیایی می نویسد: ژیژک یک نوع ویروس کامپیوتری است. ویروسی که می خواهد نمودهای فارغ البال ماتریسی موسوم به سرمایه داری لیبرال را به هم ریزد.

گل محمدی ترجمه کتاب را به مراد فرهادپور اهدا کرده است و در مقدمه ای که بر کتاب نوشته دلایل و شرایط ترجمه کتاب را توصیف کرده است.

صالح نجفی پیشگفتاری بر این ترجمه نوشته و آن را «درآمدی بر اسلاوی ژیژک» نام نهاده است. در ادامه نیز ۵ گفت وگو در فصول جداگانه آن آورده شده اند که عبارتند از: «گشودن فضای فلسفه»، «جنون عقل»، «سوژه های مدرنیته»، «مدارا و مدارانایذیر» و «معجزه ها رخ می دهند».

سخنرانی پروفسور سلمان صفوی درباره ساختار شناسی مثنوی معنوی

راز مولوی

اساسا کار فیلسوف، گذر از ظاهر به باطن است. فرایند گذر، ابتدا با مشخص نمودن حیطه معرفتی متن آغاز می شود

از دیدگاه فلسفه هر امری می تواند به مثابه متن (text) تلقی و تحلیل شود. جامعه، طبیعت و یک فیلم را می توان مانند متنی ادبی مورد بررسی قرار داد. چنانچه مسأله ما شناخت ساختار متن و نیز تاویل آن باشد نیز، رویکردی فلسفی نسبت به متن خواهیم داشت.

یکی از پیش فرض های فلسفی من هنگام کار بر ساختار مثنوی معنوی، اعتقاد به دو جنبه ای بودن متن بود. تفاوت این نوع نگرش با تلقی ساختارشناسان این است که آنها به فرم اصالت می دهند در حالی که به نظر می رسد ساختار از آن حیث اهمیت دارد که می تواند راهنمایی از ظاهر به باطن متن باشد.

اساساً کار فیلسوف گذر از ظاهر به باطن است. فرآیند گذر، ابتدا با مشخص کردن حیطه معرفتی متن آغاز می شود.

بسیاری از اختلاف نظرها میان متن شناسان ریشه در مشخص نکردن حیطه معرفتی متون دارد. در مورد مثنوی باید پیش از هر چیز روشن ساخت که چه آبشخور معرفتی دارد.

آیا آبشخوری فلسفی یا عرفانی یا علمی دارد؟ آیا حیطه معرفتی آن اخلاقی و یا تاریخی است؟ مثلاً اگر مثنوی را متنی عرفانی بدانیم آنگاه دیگر نمی توان به واسطه اشارات مولوی به «جبر» در آن، وی را اشعری مسلک دانست بلکه بایست «جبر» را در معنای عرفانی آن درک کرد. وینگنشتاین معتقد بود که ما با یک زبان مواجه نیستیم بلکه با انواع زبان ها رو به روییم. بنابراین عقیده برای فهمیدن متن باید منطق زبان آن را در نظر داشت. چرا که هر منطق زبانی، عوارض مربوط به خود را دارد. در مورد مثنوی می توانیم به استناد گفته مولوی آن را عرفانی بخوانیم. زیرا وی در مقدمه می گوید: «هذا کتاب مثنوی و هو اصولاً اصولاً اصول دین». مثنوی کتابی در فقه نفس و فقه الله اکبر است و این موضع متعلق به عرفان است. پس از مشخص کردن حیطه معرفتی مثنوی با کمک استناد به خود کتاب، باید نوع زبان آن را شناخت. مثنوی زبانی سمبلیک دارد و نه تمثیلی. زبان تمثیلی حداکثر به ۲ معنا اشاره می کند اما در زبان سمبلیک گاهی یک کلمه به چند معنا ارجاع دارد و این به عهده مفسر است تا معنای واقعی هر کلمه را از هر بخش داستان دریابد.

پس از تعیین زبان متن قدم دیگر دریافت معنای واقعی از طریق شرح متن است. مقصود از شرح در اینجا شرح های لغوی و اصطلاح شناسانه نیست. دریافتن ریشه کلمات و معنای مختلف آن در قلمرو «فقه اللغه» است. مقصود از شرح فهم مقصود مؤلف است.

امروز در میان هرمنوتیست ها، اختلافاتی در این باب وجود دارد که متن پس از ایجاد و صدور تا چه اندازه به مؤلف مربوط می شود و مفسر تا چه حد می تواند به نیت مؤلف وفادار بماند. شماری فهم نیت مؤلف را غیر ممکن می دانند، اما در دیدگاه تشیع عرفانی از آن نوع که به تأویل پایبند و مقید است، دستیابی به باطن متن که همان مقصود مؤلف است تا حدی ممکن و البته بسیار مهم است.

۲ شیوه در فهم متن معمول است. یکی رویه «متوالی» که غالب متن شناسان و مفسران متون کلاسیک در ایران براساس آن عمل می کنند و در آن متن بیت به بیت خوانده و معنا می شود. در مقابل رویه دیگری وجود دارد که می توان آن را «کل نگر» یا «جامع» نامید. در ایران در این دیدگاه، برای فهم متن کل آن را در نظر می آورند. در ایران غلبه با رویه «متوالی» بوده است. حتی دکتر «فروزانفر» که تلاش می کرد معنای کلی را درک کند باز از شیوه متوالی سود می جست. نگارنده معتقد است که نگرش «متوالی» به تنهایی غیر کافی است. شیوه متوالی در فهم تک تک ابیات و اصطلاحات مؤثر است تا از طریق آن به صورتی جامع متن را فهم کنیم. نگرش «کل نگر» به سادگی به دست نمی آید. در این شیوه برای فهم هر داستان بایست شخصیت ها را جدا کرد و آن وقت مشخص نمود که هر کدام از آنها در کدام مفهوم قرار دارد و در جمع چه گفتمانی را پیش می برد.

مسأله بعدی در نظر گرفتن بافت (Context) است. گاهی دیده می شود که کارهای موضوعی بر روی مثنوی انجام می شود. در نگاه موضوعی ابیات از «بافت» جدا شده و سپس دسته بندی می شوند. مثلاً همه ابیات مربوط به عشق را جدا کرده و در مقابل خویش می گذاریم تا معنایشان کنیم. در این میان اشکالی هست؛ عشق در فقره اول مثنوی معنایی دارد و در دفتر ششم معنایی دیگر. عشق در هر دفتر مرتبه و مرحله خاصی را نشان می دهد. ابیات تنها در «بافت» خود به درستی فهم می شوند.

این روش در دوران معاصر به وسیله «علامه طباطبایی» با عنوان «سیاق» انجام شده است. از منظر ایشان «سیاق» بحث در یک سلسله آیه که پاراگراف را تشکیل می دهد مشترک است. از این رو سیاق بحث اخلاقی با سیاق بحث فقهی مختلف است. در یک سیاق اخلاقی باید آیات را در چارچوب علم اخلاق تفسیر نمود و نه فقهی. برخی تلاش ها مانند خلاصه کردن مثنوی یا موضوعی کردن آن و از این قبیل مثنوی را به غیر خودش تبدیل می کند. پس از در نظر گرفتن بافت می توان وارد ساختار شد.

گفته می شود که ساختار همچون نقشه ساختمان یا شهر است. خود را در مترو لندن در نظر آورید. چنانچه بدون نقشه باشید نخواهید دانست که از کدام ورودی وارد شوید و کدام قطار را سوار شوید و از کدام خروجی بیرون بروید؛ در واقع به دست آوردن نقشه متن کاری بس دشوار است.

مثنوی در ۶ دفتر تقسیم شده است، در هر دفتر بیش از ۵۰ تا ۳۰۰ داستان وجود دارد که هر کدام به ۱۵۰ بخش قسمت پذیرند که در کل از ۲۶ هزار بیت تشکیل شده اند. همچنین مثنوی دارای تعالیم و البته قصه هایی است که از منظر ساختار شناسی کشف آغاز و انجام هر داستان و شناسایی گفتمان ها از اهمیت ویژه ای برخوردارند. در مثنوی آغاز و انجام همه داستان ها مشخص نشده است. به گونه ای که مثلاً نمی توان گفت در دفتر اول ۵۰ داستان وجود دارد بلکه یک داستان اصلی وجود دارد که در آن فراز و نشیب هایی دیده می شود که می توان آنها را در ۱۲ گفتمان (مقصود از گفتمان مجموعه داستان ها و قسمت هایی است که در کنار هم قرار گرفته و بیانگر مفهوم اصلی هستند) قسمت بندی کرد. به بیان دیگر در داخل هر داستان اصلی، داستان های کوتاه دیگری وجود دارد که گفتمان اصلی را پشتیبانی می کنند. بنابراین داستان های کوتاه نقش حمایت از داستان اصلی را دارند و در حاشیه هستند. این سؤال هنوز باقی است که چگونه باید آغاز و انجام داستان ها را مشخص نمود. این داستان ها یا براساس وحدت موضوعی قابل تشخیص هستند و یا به واسطه وحدت حکایت. برای نمونه در دفتر سوم، داستان موسی و فرعون قابل اشاره است؛ پس از طرح حکایتی که میان موسی و فرعون اتفاق می افتد، داستان های کوتاه دیگری گفته می شود و در نهایت ماجرای موسی و فرعون ادامه می یابد. بنابراین می توان نتیجه گرفت که داستان اصلی «موسی و فرعون» است که به وسیله آن در یک طرف، حقیقت نوعیه عقل ربانی و در طرف مقابل حقیقت نوعیه نفس اماره قرار دارد. پس موضوع اساساً تاریخی نیست بلکه مسأله حقیقت نوعیه است. از همین رواست که نمی توان داستان ها را جدا کرد و مانند جملاتزاده به صورت مجموعه داستان های مثنوی درآورد. همان گونه که گفته شد ممکن است وحدت ایجاد شده به واسطه وحدت داستانی ایجاد شده باشد. چنانچه در دفتر اول داستان شاه و کنیزک همین گونه است؛ اما در مثنوی غالب وحدت موضوعی به کار رفته است.

پس از معین کردن آغاز و انجام هر گفتمان باید هر چند بیت که موضوع خاصی را برجسته کرده اند جداسازی کرد به این ترتیب رفته رفته نقش متن در ذهن نقش می بندد. پس از آن باید ارتباط میان بخش ها را درک کرد. نباید انتظار داشت هر قسمت به صورت متوالی بعد از بخش قبلی و تنها در ارتباط با آن خوانده شود بلکه باید رابطه متوازی را کشف کرد.

یعنی باید رابطه ای که در بخش اول با بخش دهم یا پنجم برقرار است را درک کرد. سپس باید روابط متوازی میان گفتمان را در نظر گرفت؛ حتی می توان رابطه دفاتر را مورد توجه قرار داد و مشخص کرد بخش ها، گفتمان ها و داستان ها به ۳ گونه با هم مرتبط می شوند. این ۳ گونه «تکامل»، «استعاره» و یا «تعارض» هستند. بخش ها، گفتمان ها و دفاتر، گاهی یکدیگر را کامل می کنند، گاه مفهوم را عروج می دهند و گاه باهم در رابطه ای متعارض قرار می گیرند. از طریق همین ۳ رابطه مفاهیم توسعه یافته و ابعاد آنها گسترش پیدا می کند. این روابط و نقشه ها حتی به صورت نمودارهایی قابل نمایش اند.

مثنوی متنی در هم و برهم و تصادفی نیست و ساختار پنهانی دارد و درک این ساختار کمک می کند تا ما با در نظر گرفتن نظم پنهانی که مثلاً در انتخاب اعداد به کار رفته (اعداد به کار رفته در مثنوی اعدادی مقدس و نمادین هستند) و نیز نظم پنهان مفاهیم به مقصود نهایی مؤلف دست یابیم.

* مکتوب حاضر متن ویراسته و تلخیص شده سخنرانی پروفسور سلمان صفوی استاد دانشگاه SOAS لندن است که چندی پیش در مرکز پژوهشی میراث مکتوب ایراد شد.